

بر روی هم از هر دو سو چهل هزار نفر کشته و زخمی به جای ماند. دونان پس از پایان تیراندازی‌ها و کشتارها به پهنه نبرد که از کشته و زخمی و خون انباشته بود رفت. از هر سو ناله بلند بود و زخمیان کمک می‌خواستند، بهداری‌ها پر از زخمی بود و ابزار و دارو کم و در دسترس نبود. دانشپایه‌ها، کلیساها، انبارها پر از زخمی بود و منظره دلخراش و دردناکی داشت. وی از مردم کمک خواست و در کلیسا به درمان و پرستاری زخمیان و بیماران پرداخت.

او می‌اندیشید اگر نمی‌توانیم جنگ را از روی زمین برداریم می‌توانیم نیروی خود را در راه کاهش درد و رنج ناشی از آن به کار ببریم. پس باید سازمان کمک به مجروحین را پایه‌گذاری کرد تا در زمان صلح آموزش دیده و با ساز و برگ و آمادگی شایسته به کمک زخمی شدگان پردازد.

تدبیر خود را با دوستان در میان گذاشت همه او را به این کار نیک دلگرم کردند. دونان نشریه‌ای به نام خاطره‌ای از سولفرینو به سال ۱۸۶۲ در ژنو انتشار داد. این نشریه که وضع کشته شدگان، زخمیان، بیماران و نیز آه و ناله و فریاد کمک‌خواهی آنان را شرح می‌داد، اثر شایسته‌ای در مردم گذاشت. زیرا خاطره جنگ، مناظر هولناک و پهنه خونین نبرد را با نوشتاری ساده بازگو می‌کرد.

مردم به یاری او شتافتند و عقیده‌اش را گرامی داشتند. در این هنگام انجمنی از پنج نفر: یک حقوقدان، یک تیمسار، دو پزشک و خودش تشکیل داد. این انجمن پایه کمیته بین‌المللی صلیب سرخ شد و امروز بیست عضو دارد و پایگاه آن در ژنو بوده و رهبری و راهنمایی سازمانهای صلیب سرخ همه جهان را دارد. دونان در راه هدف بزرگ خود با پادشاه پروس دیدار کرد و کشورهای آلمان و فرانسه برای به نتیجه رسیدن تلاشهای او پیشگام شدند. آنگاه از ۲۶ تا ۲۹ اکتبر سال ۱۸۶۳ نمایندگان شانزده کشور اروپائی در ژنو گرد هم آمدند. در این گردهم آئی پرچم و نشانه سازمان گزیده شد و در باره موارد زیر هماهنگی گردید:

- بی‌ریزی یک گروه نیکوکاری ملی در همه کشورها.

- برگزیدن یک نشانه همگانی برای این سازمان.

- این نشانه به صورت پرچمی باشد که در هر کجا افراشته شد، آنجا بی طرف و مورد احترام باشد.

از آنجا که کشور سوئیس در تشکیل این گردهم آئی پیشگام بود، نمایندگان برای بزرگداشت آن کشور پرچم سوئیس را در نظر گرفتند. چون پرچم سوئیس صلیب سفید روی پارچه سرخ رنگ بود، وارونه آن، صلیب سرخ روی پارچه سفید را برای پرچم اینگونه بنیاد نیکوکاری پذیرفتند. و بدین گونه پرچم صلیب سرخ پیدا شد.

قرار دادهای ژنو در باره جنگ، طرز رفتار با اسیران، زخمیان، آوارگان و مصونیت بیمارستانها و اینگونه سازمانها از تجاوز و حمله نظامی محصول کوشش او است.

دولت ایران در سال ۱۹۰۸ میلادی ۱۳۲۶ هجری (۱۲۸۶ خورشیدی) در کنفرانس بین المللی ژنو پرچم صلیب سرخ را نپذیرفت و برای جمعیت نیکوکاری خود نشانه شیر و خورشید سرخ را بر روی پارچه سفید پیشنهاد کرد. و پذیرفته شد. اما چنین بنیادی با رهبری و اداره درست بر پایه طرح ریزیهای دوران پیشانی و کارآمد تا سال ۱۳۰۲ به وجود نیامد. در سال گفته شده خراسان دچار زمین لرزه سخت و دردناکی شد، مازندران و گیلان را سیلاب فرا گرفت، روستاها را ویران کرد و زیانهای فراوانی به بار آورد. درد و پریشانی و غم و بی خانمانی که بر سه استان بزرگ کشور سایه انداخته بود، سبب شد تا سازمانی کارساز و نپرومند برای یاری دادن به مردمی که دچار رویدادهای سخت و زیانمند می شوند، به نام جمعیت شیر و خورشید سرخ، آغاز به کار کند.

دولت ترکیه «عثمانی» نیز هلال احمر «ماه سرخ» را برگزید.

باید دانست که هلال ماه نشانه رسمی پرچم دولت عثمانی بود و کشورهای اسلامی که جزو متصرفات عثمانی بودند همه ماه سرخ را پذیرفته اند. کشور ایران نیز پس از انقلاب شیر و خورشید سرخ را رها و به «هلال احمر» روی آورد. هانری دونان در پایان عمر دچار تنگدستی گردید و به انگیزه بدهکاری روانه دادگاه شد، سرانجام با کمک ملکه روسیه گشایشی در کارش پدید آمد و

پارلمان نروژ جایزه صلح نوبل را به او داد. وی در سال ۱۹۱۰ میلادی زندگی را بدرود گفت.

این بنیاد از آغاز تا کنون گامهای ارزنده‌ای در پشتیبانی از زخمی شدگان جنگ و زندانیان برداشته است. قراردادهای ژنو برای چگونگی جنگها، حقوق اسیران جنگی و ایمنی بیمارستانها به امضاء رسیده و افزون بر این، همه صلیب سرخ‌ها و هلال‌احمرها برای رویارویی و ستیز با هر گونه خشم طبیعت (سیل، زلزله، گرسنگی)، آماده شده و کمکهای گرانبهائی به آسیب دیدگان و درماندگان می‌نمایند.

و بدینگونه این نشانه بار دیگر نماد راههای نیک و سرچشمه نیکوکاری و راندن درد و رنج و غم از زندگانی انسان شد.

چلیپا نمودار خورشید ، یعنی رستاخیز

نگاره چلیپای شکسته پیش از جنگ جهانی نخستین و شاید زمانی دورتر در میان گروههای پنهانی و گاه دینی آلمان به عنوان نمادی برانگیزنده و شورآفرین به کار می‌رفت و در خانواده‌های پادشاهی برای آن ویژگی‌های سحرآمیزی قائل بودند. شاهزاده خانم الکساندرا آلمانی تبار که همسر سزار نیکلای دوم امپراتور روسیه بود دست کم چنین باوری داشت و هر گاه بیم آسیب می‌رفت، دستور می‌داد چلیپای شکسته را بر روی کاغذ و یا دیوار بکشند تا هر گونه آسیب و گزند از پیرامون او دور شود.

پس از شورشهای مارکسیستی و فروپاشیدن رژیم امپراتوری روسیه در سال ۱۹۱۷ هنگامی که نیکلای دوم با همسر و فرزندان به بازداشتگاه ای پاتیف IPATIEFF رهسپار شد، الکساندرا بر دیوار بازداشتگاه چلیپای شکسته کشید. ۱. شگفت است که دولت موقت روسیه نیز در پاره‌ای اسکناس‌های خود بر بالای سر عقاب دوسر نگاره چلیپا زده بود. همین سان قیصر آلمان ویلهلم دوم پس از شکست ارتش آلمان در روسیه و تسلیم آن کشور و آشوبهای درونی در سال ۱۹۱۸ که به دست مارکسیستها روی داده بود از سلطنت برکنار و هنگام رفتن به کشور هلند، روی بسته‌بارهای خود چلیپای شکسته کشیده بود. و این امپراتور نمودار برجسته پان ژرمانیسم بود و می‌رفت که آلمان را سرآمد کشورها و ملت برگزیده جهان سازد.

۱ - سالکان ظلمات، ژان کلوفر، ترجمه دکتر هوشنگ سعادت، انتشارات صفی‌علی‌شاه، تهران ۱۳۵۴ - برگ ۱۰۲.

از سال ۱۸۷۷ میلادی به این سوی در اروپا روی چلیپای شکسته گفتگو و پژوهش شده و در سال ۱۸۹۸ این جُستارها نیرو گرفته و گاه در جنبش ضد نژاد سامی به کار رفته است.

انجمن های نژاد گرای آلمان از این نگاره به گونه نشانه آشنائی و شناخت اندام های خود بهره گرفته و آن را نماد نبرد آریائی ها بر ضد سامی ها به ویژه یهودیان دانسته و نیز نشانواره ای از نوعارفان پنداشته اند. پس از واژگونی سلطنت در آلمان و بحران اقتصادی، احساسات ملی و وطن پرستی در آلمان گسترده شد و تحمیلات کنفرانس صلح بر آلمان بر این آتش دامن زد. رفته رفته نژاد گرایی دیرین و آتش کینه توزی نسبت به یهودیان و آئین یهود افروخته تر شد، تا آنکه خشم و کین ملت آلمان در چهره هیتلر نمودار گردید.

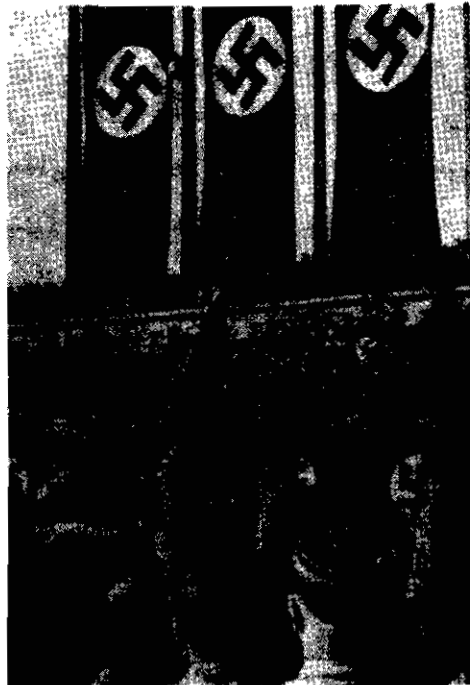
در پیش گفتیم: آدولف هیتلر که به برتری نژاد آریا باور داشت و آریائیان را می ستود، این نماد آریائی را به کار برد. وی سربازی بود که در جنگ جهانی نخست، زخمی شده و از شکست آلمان و فشاری که به هنگام آشتی به آن کشور وارد آوردند و نیز از یهودیان و مکتب کمونیزم سخت بیزار و اندوهگین بود. هنوز در خدمت ارتش بود که به حزب کارگران آلمانی پیوست و اندام «عضو» شماره «هفت» آن حزب شد. و رفته رفته پیش می تاخت و نیرو می گرفت. در سال ۱۹۲۰ نام حزب را به «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» یا ملیون اجتماعی دیگرگون کردند. روز بروز بر نیروی حزب افزوده می شد، و میهن دوستان آلمانی بدان روی می آوردند. در این هنگام بر آن شدند تا پرچمی برای حزب آماده کنند. هیتلر پرچم حزب را برگزید. پرچم پارچه سرخی بود که در میان آن دایره ای به رنگ سفید و درون رنگ سفید نگاره چلیپای شکسته به رنگ سیاه جا داشت.

این نشانه را نماینده کار و کوشش و سرچشمه مأموریت نژاد آریا می دانستند. هیتلر این نگاره را در روزگاری که جوان نورسیده ای بود و غم و درد و رنج آلمان او را می آزد، شاید در سال ۱۹۱۲ آن را آماده و نزد خود نگاهداشته بود. این پرچم بسی زود جای خود را گشود و در همه جا به کار رفت. در دوازدهم مارس ۱۹۳۳ مارشال هیندنبورگ فرمان داد تا پرچم کشور

آلمان و پرچم «صلیب شکسته» با هم افراشته شوند. چندی بعد چلیپا بر پرچم امپراطوری آلمان نیز افزوده شد و هرمان گورینگ در گشایش رایشتاک در بیست و یکم مارس همین سال گفت:

«این نشان ویژه گیهای بسیار کهن نیاکان ما را دارد. این نشان نمودار خورشید یعنی رستاخیز است.»

هیتلر از رنگهای پرچم: سیاه، سفید و قرمز خشنود نبود، زیرا آن را نماینده دستگاه سیاسی نئی می دانست که به دست مارکسیستها واژگون شده و نمی توانست مظهر جنبش و رستاخیزی باشد که رسالت سرنگون کردن مارکسیسم را دارد. ۱.



پرچم هیتلر
«نگاره ۱۶۸»

نازیها در سال ۱۹۳۳ توانمند شدند و هیتلر به «صدارت عظمی» رسید و سپس پیشوا شد. در این زمان چلیپای شکسته نماد آئینی کشور آلمان گردید و بر روی همه پرچم‌ها، بازوان هموندان حزب، ارتشیان و گروه «اس‌اس» و جاهای دیگر به کار رفت.

گروه SS که یک نیروی حفاظتی بود کم‌کم به چهره نیروی سرکوب و کشتار یهودیان درآمد. جامه این گروه رنگ سیاه داشت و بر روی آن نشانه‌های دیگری که از الفبای رونی RUNY گرفته شده بود، به کار می‌بردند.

خط رونی الفبای پیشین و باستانی ژرمن‌ها بود و معتقد بودند این خط افزون بر روش نگارشی، دارای رموزی است در بردارنده نیروهای پنهانی و ناشناخته طبیعت. نازیها با به کارگیری این نشانه‌های الفبائی می‌خواستند از نیروهای پنهانی آن و رمزهای گوناگون بهره‌برداری کنند و آن باور کهن را زنده نمایند.

بنیاد خط رونی روشن نیست ولی از حدود سده سوم تا هفدهم میلادی اقوام ژرمنی اروپای شمالی، بریتانیا، اسکاندیناوی و ایسلند آن را به کار می‌بردند.

وات «حرف»های آن گوشه‌دار و از راست به چپ نوشته می‌شد. کتیبه‌هایی با این خط در سویس، دانمارک، بریتانیا، ایسلند، روسیه و آلمان به دست آمده است.^۱

روزن برگ ROSENBERG نظریه پرداز حزب نازی می‌گفت:

«... هنگامیکه نماد بیداری، پرچمی با علامت زندگی که همان صلیب شکسته است، یگانه مذهب حاکم بر رایش ژرمنی شود، ساعت خجسته فرد آلمانی فرا رسیده است.»^۲

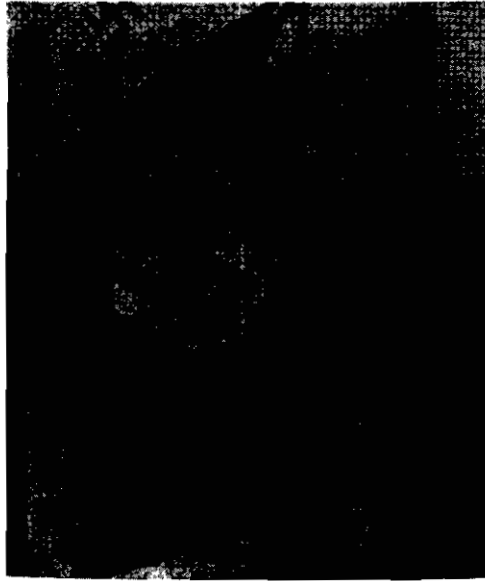
پیش از آن و به هنگام نخست وزیری هیتلر و رهبری حزب نازی، این نشانه چنان در میان مردم پذیرفته شد که چند کارگاه بساختن و آراستن آن پرداختند. شگفت اینجا است که کمی بعد از آلمانیها، در انگلستان نیز گرایش به سوی نشانه آریائی پیدا شد و حزب فاشیست بریتانیا آن را در دایره سفیدی در میان پرچم کشور قرار داد و به عنوان پرچم حزبی آن را بر فراز جایگاه حزب

۱ - زبانهای خاموش. ترجمه دکتر بداله نمره و بدرالزمان قریب. برگ ۱۲۶.

۲ - سالکان ظلمات، برگ ۱۶۴.

برافراشت.

در شهر منچستر جشنی بزرگ و با شکوه بپا کردند و رهبر فاشیستها به نام «سوزلی» در پایان جشن و گردهم آئی پرچم نامبرده را با نشانه «گردونه خورشید یا مهر» گشود. در این هنگام باشندگان با شادی و سرور بپا خاستند و به آئین ویژه با کشیدن دست راست به جلو، از دورادور به پادشاه بریتانیا سلام دادند. ۱. ...



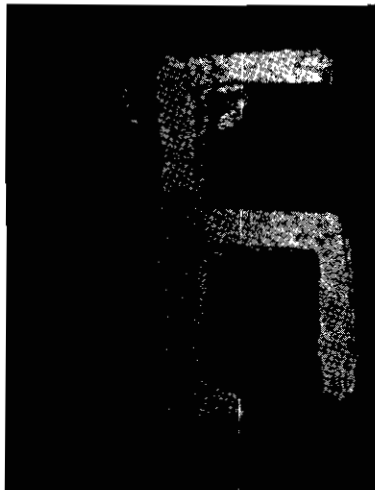
چلیپا بر پرچم حزب فاشیست بریتانیا
«نگاره ۱۶۹»

در روزهایی که هیتلر سخت و شگفت‌انگیز نیرومند می‌شد و آلمانیها پذیرای برنامه‌های او در زمینه‌های سیاسی، تربیتی، اقتصادی، نظامی و فلسفه برتری نژادی می‌شدند، مردم شهر بادهامبورگ کارهای او را ستودند و پُلْمه‌ای را که بر روی آن چلیپای دو هزار ساله‌ای نقش بود از موزه بیرون کشیدند و به

۱ - با بهره‌برداری از نامه ایران باستان، سیف آزاد شماره ۴۱، آبان ۱۳۱۲.

وی دادند.

«این نشانه متعلق به ۲۰۰۰ سال قبل و در موزه زالبورک موجود بوده و اخیراً از طرف اهالی شهر بادهامبورگ تقدیم هیتلر شده است. این نشانی را که از چندین سال قبل به امروز ملیون آلمان، علامت حزبی خود قرار داده‌اند یکی از چیزهای مهم تاریخی و مقدس نژاد آریائی بوده. این شکل در ابتداء تاریخ از مهمترین علامت‌های مذهبی و مظهر خورشید به شمار بوده است.



چلیپای موزه زالبورک
«نگاره ۱۷۰»

به طوری که یکی از جراید آلمان می‌نویسد: این علامت خوشبختی را از ایران و هندوستان به آلمان برده‌اند. و در آخر مقاله خود می‌نویسد فاتحین هندوستان، ایرانی‌ها که از نژاد خالص آریین بوده‌اند این شکل را علامت قرص خورشید و خوشبختی و نصرت خود می‌دانسته‌اند.»^۱

۱ - نامه ایران باستان، سیف آزاد، شماره ۲۰، بیست و پنجم خرداد ماه ۱۳۱۲ شمسی. (۱۵ ژوئن ۱۹۳۳).

دروازه دولت - تهران

شهرها روزیروز، در پی انبوهی جمعیت، شتابنده و بی سامان گسترش می یابند و به جلو می روند. نه تنها طبیعت زیبا و شورانگیز، بلکه بسیاری از نمادهای گرانبها و یادبودهای کهن را می بلعند. پاره ای مقامهای اداری نیز با بی بند و باری و بی دوراندیشی در این ویران سازی بازمانده های گریخته از خشم طبیعت و فشار روزگار، دستی گشاده دارند.

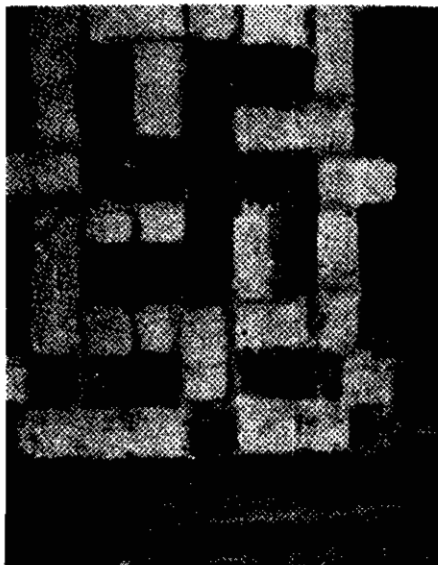
از این گروه است دروازه های زیبای شهرها که امروز هیچگونه یادمانی از آنها برجای نمانده است. باید دانست بر کاشیکاریهای دروازه دولت تهران در آغاز میدان فردوسی که آن را برچیده اند و امروز تنها نامش به عنوان ایستگاه اتوبوس و تاکسی بجا مانده، نشانه چلیپا بوده است.^۱

در گرماگرم تب چلیپاگرایی در آلمان، دارنده نامه ایران باستان روی احساس ملی و عشق به ایران زمین در چند نوبه این نماد را در سربرگ نامه، نقش می کند. گویا گروهی آن را تقلیدی از آلمانیها دانسته و شاید گله هم کرده باشند. روزنامه برای چاره سازی این بدبینی ها و نادرستیها یکی از کاشی های دروازه یاد شده را که دارای نگاره چلیپای شکسته بوده است به چاپ رسانده و گزارش می دهد:

(عکس این علامت را که در طرفین دروازه دولت در چهار ستون به ارتفاع یک ذرع و نیم از زمین با کاشی نصب گردیده است، برداشته و به نظر خوانندگان می رسانیم، کسانی که باز هم در اشتباه هستند، ممکن است در موقع عزیمت به شمیران این علامت را در ستونهای دروازه مزبور ملاحظه نمایند. بنا به مراتب مذکور و با گذاردن این عکس ثابت خواهد شد که ما مقلد نبوده، بلکه مبتکریم و این علامت را چون نشان نجات و مخصوص ایرانیان است و دیگران به داشتن آن افتخار می کنند، در سرلوحه این نامه قرار داده ایم.)^۲

۱ - خیابانی که امروز فردوسی خوانده می شود، در زمان قاجار، خیابان دولت و خیابان سفارتخانه ها و بعد، علاءالدوله گفته می شد. در جشن هزاره فردوسی آن را خیابان فردوسی نامیدند. سال ۱۳۱۳ خورشیدی.

۲ - نامه ایران باستان، سیف آزاد، شماره ۳۲، بیست و پنجم شهریور ۱۳۱۲ (۱۶ سپتامبر ۱۹۳۳)



چلیپا بر ستون دروازه دولت تهران
«نگاره ۱۷۱»

اما باز هم ناپاوری مردم ادامه داشته و روزنامه برای نشان دادن سند، در وضعی که پاسبان راهنمایی ایران در حال دادن فرمان با دست و دستکشهای سفید، به خودروها بوده، فرتور (عکس) دیگری گرفته که در آن نگاره چلیپا بر ستون و پاسبان هر دو دیده می‌شوند.^۱

شادروان مدیر ایران دوست و پرتکاپوی روزنامه از این راه خواسته تا ناپاوران و ناآگاهان و شاید هرزه‌درایان، با دیدن پاسبان ایرانی آن را بپذیرند و بدانند که چلیپا این نشانه کهن از خودشان است نه از دیگران.

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

۱ - نامه ایران باستان، شماره ۳۵ بیست و دوم مهر ماه ۱۳۱۲.

چلیپا نمادی با برداشتهای گوناگون

تا اینجا خوانندگان به خوبی دریافته‌اند که چلیپا چند هزار سال پیش از مسیح نماد مقدسی در کشورهای جهان به‌ویژه نزد آریائی‌ان بوده و به پیکره‌های گوناگون آن را بر آورده‌ها و جنگ‌افزارها و دیگر کاجالها می‌نگاشتند. یا بر رخت و دست و پیشانی و ساختمانها می‌کشیدند. شاهان آشور آن را به نماد نیروهای دینی و سیاسی بر سینه می‌آویختند و شاهان هخامنشی آرامگاه خود را چلیپا گونه می‌ساختند.

چلیپا در کیش‌های کهن این چنین کاربرد داشته و نشانواره‌ای گرمی و گرداننده جهان هستی و دهناد طبیعت به شمار آمده، در زندگی و مرگ انسان‌ها پایگاه والائی داشته است.

پس از مسیح نیز همچنان در گروههای گوناگون نژادی و کیشی ورجاوند و دارای نیروی پنهانی و اسرارآمیز بوده و به کار می‌رفت و بسانیکه دیدیم در کشورهای اسلامی به‌ویژه ایران با این نگاره شبکه پر دامنه و گسترده‌ای با نام «الله، محمد، علی» به مسجدها و نیایشگاهها زیب بخشیده است و هنوز گروهی بدان دلبستگی دارند و از پیکره آن خورسند می‌شوند.

این نشانواره نماد افزایش و فراوانی و دارای بار مغناطیسی مثبت می‌باشد که بدین گونه در درازنای زمان با زندگانی بشر در پیوند بوده و به انگیزه‌های گوناگون از آن بهره برداری شده و هنوز هم نگاره‌ای پرمایه و گرمی و دوست داشتنی است.

آنانی که آن را بر رخت و یا همراه خود دارند، احساس آرامش می‌کنند، گوئی هنوز چگونگی طلسم بودن و سحرآمیزی خود را نگاهداشته و باز هم می‌تواند از پریشانی‌ها، نگرانی‌ها و هراس‌ها بکاهد و با «بار مثبت» خود «بار منفی» را نابود و بی‌اثر سازد.

بر روی هم چلیپا در نماد: ورجاوندان، پدیده‌ها، آخشیح‌ها و نهادهای زیر پذیرش داشته و هنوز گرانمایگی دارد.

- ۱- دیائوس «خدای باستانی آریائی‌ان».
- ۲- ایندرا «خدای باستانی آریین‌ها».
- ۳- خورشید و حرکت خورشید.
- ۴- دو ترکه بر هم نهاده برای روشن کردن آتش.
- ۵- آتش.
- ۶- فروغ.
- ۷- آذرخش و خشم خدایان.
- ۸- چهار آخشیح «آب، باد، خاک، آتش».
- ۹- چرخ هستی و دهنداد آفرینش.
- ۱۰- تندر و آذرخش.
- ۱۱- زروان «زمان بیکران».
- ۱۲- آسیای فلک.
- ۱۳- چرخ گردنده.
- ۱۴- حالت چهارگانه ماه.
- ۱۵- بی آغاز و انجام.
- ۱۶- چرخه تولید نسل و پیوستگی زندگی و حرکت.
- ۱۷- دوکهای نخ‌ریسی آغازین.
- ۱۸- پیدایش و گردش چهار فصل.
- ۱۹- حرکت آب.
- ۲۰- سرچشمه گرفتن هستی از آب.
- ۲۱- پدید آورنده رویدادها در فضا و زمین.

- ۲۲- حرکت، جنبش، تندی. حرکت دورانی.
- ۲۳- چهار سوی گیتی.
- ۲۴- گوهر نژادی و پیروزی.
- ۲۵- جاودانگی «ابدیت».
- ۲۶- باروری و افزایش.
- ۲۷- عشق و مهر.
- ۲۸- گیسوی دلدار.
- ۲۹- دور کننده چشم زخم.
- ۳۰- دور کننده اهریمنی ها.
- ۳۱- هست و نیست، بود و نبود، بست و گسست.
- ۳۲- نماد مهر و مهرپرستی.
- ۳۳- گردونه مهر.
- ۳۴- رهائی و رستگاری.
- ۳۵- نمایانگر کثرت و رسیدن به وحدت و بازگشت به آفریننده.
- ۳۶- توکل و رضا.
- ۳۷- آشتی و سازش «صلح».
- ۳۸- تسلیم و رضا.
- ۳۹- زندگانی دراز.
- ۴۰- نماد پیوند نرینه و مادینه.
- ۴۱- فرخندگی و بخت بلند.
- ۴۲- چلیپای راست گرد مظهر مرد و کهکشان.
- ۴۳- چلیپای چپ گرد مظهر زن و زمین و زیبایی زنانه.
- ۴۴- پرهیزکاری و زیبایی.
- ۴۵- دریافت بخشایش و فراوانی از کردگار «رحمت و برکت».
- ۴۶- درخواست آمرزش.
- ۴۷- شاهین.
- ۴۸- فروهر.

- ۴۹ - تکامل و تعالی.
- ۵۰ - اندیشه و خواست پرواز در انسان.
- ۵۱ - آرمانهای برجسته و خوب.
- ۵۲ - خوشبختی و نیک فرجامی.
- ۵۳ - مُهر دل بودا.
- ۵۴ - راز پنهانی آئین بودا.
- ۵۵ - چرخ آئین بودا.
- ۵۶ - زندگی جاوید.
- ۵۷ - در خود فرو رفتن و به اندیشه پرداختن.
- ۵۸ - شادمانی و شادزیستی.
- ۵۹ - نیروی درمان بخش.
- ۶۰ - یک پیکره قراردادی انسان با دو دست و دو پا.
- ۶۱ - نقشی بر درفش کاویان به نشانه شورش ملی، گوهر نژادگی و پیروزی.
- ۶۲ - مظهر قدرت سیاسی و دینی.
- ۶۳ - نیک و نیکوکار بودن.
- ۶۴ - دار «صلیب» و شناسگر دین مسیحی.
- ۶۵ - پیکره‌ای که از برخورد کشته‌ورزده «محور» و کشته‌معدل‌النهار پدید می‌آید.
- ۶۶ - نگاره مثبت «+» و دارنده بار مثبت و سازنده.
- ۶۷ - خورشید بهاری و خورشید پائیزی.
- ۶۸ - نقشی مقدس بر ساختمان معبد و مسجد.
- ۶۹ - نشانه حزب نازی و پرچم آلمان در زمان پیشوایی آدولف هیتلر.
- ۷۰ - عامل تبدیل کننده چهار سو به دایره.
- ۷۱ - عامل تبدیل مربع به دایره و دایره به مربع.
- ۷۲ - شناسگر چهار کیفیت طبیعت: گرمی، رطوبت، سردی، خشکی که پیوند دهنده نظم بدنی و روانی است.
- ۷۳ - نماد الوهیت آریاها.

* * *

چلیپا نمودار نمودها و چهره‌های گوناگون پرتو خداوند است. همچنانکه خورشید تیرگی‌ها را می‌زداید نمودهای گوناگون و پُر شمار خداوند روشنی‌بخش چهار سوی جهان «در چلیپای مرکب سوهای اصلی و فرعی» و جهان درون انسان است.

بجس شصتم

چلیپا در نوشته های دیگران

چلیپا راج ماتوت

سواتیکا یا چلیپا می شکسته

سواتیکا

سخن پایان

چلیپا بر عاج ماموت

در ماهنامه چيستا شماره ۴ آذر ماه ۱۳۶۶ نوشتاری به نام نمایش های آئینی از رکن الدین خسروی دیدم که دارای پیکره ای کهنسال است. این پیکره نگاره چلیپای شکسته با شاخه های پیچیده ای را زیر بال پرنده ای که از استخوان ماموت ساخته شده نشان می دهد. تا آنجا که روشن شده ماموتها فیلهای بلند بالا و افراخته ای بوده اند که در دوران دیرینه سنگی نزدیک به ده هزار سال پیش از میلاد می زیسته اند. در شمال سبیری گروهی انبوه از ماموتها به انگیزه دگرگونی سخت جوی و پائین آمدن ناگهانی دمای هوا در حال چرا مرده و در زیر برف مدفون شده اند و اینک از عاج آنها به صورت بازرگانی استفاده می کنند.

ما نمی دانیم این عاج در سبیری به دست آمده و کنده کاری آن مربوط به همان عصر زندگی ماموتها است، یا بعدها چنین پرنده ای را بر عاج ماموت گروهی سودجو نقش کرده و به عنوان عتیقه بیرون آورده اند.

آیا بشر دوازده هزار سال پیش افزاری داشته است که بتواند با آن عاج ماموت را تراش داده و از آن پرنده ای بسازد؟ آیا افزار دیگری برای کنده کاری بر روی عاج را داشته که بتواند کشهائی چنین منظم نقش کند یا نه؟

اگر چنین باشد برای یافتن عناصر اصلی تمدن در میان مردمانی که بسی دورتر از آنچه تا کنون شناخته شده باید به کاوش پی گیر و پردامنه ای پرداخت.

اگر پرنده و نگاره چلیپای شکسته اصالت تاریخی داشته باشد و نقش واقعاً مربوط به ده هزار سال پیش از میلاد باشد، باید باز هم سرچشمه پیدایش چلیپا و

ریشه آن را با این کهنسالی در میان تیره‌های آریائی دانست. بنا به نظر پاره‌ای از پژوهندگان، آریائی‌ان بر اثر سرما و یخبندان‌های سخت و ناگهانی کسته‌های شمال روسیه و سیبری و به نظری دیگر شبه‌جزیره اسکاندیناوی را ترک کرده و بر پایه روایات اوستا و وندیداد به سوی فروغ و نیمروز راه‌پیمائی کرده و نخست در ایران و هند آرام گرفته و خان و مان پرداخته و سپس تیره‌هایی از آنها راهی باختر و اروپا شده‌اند.

پیروان هر دو نظریه راه‌پیمائی را از شمال و بر اثر سرما و یخبندان سخت ایران ویج "ERANVEJ" سرزمین نخستین آریائی‌ان می‌دانند که ناگهان دمای هوا کاسته شده و دگرگونی ناگهانی ده ماه از سال سرمای توان‌فرسا پدیدار ساخته و دو ماه دیگر آب سرد و گیاه فسرده و نارستنی و نابالنده بوده است.^۱

اینک به موجب این نظریه که ممکن است، این مردمی که امروزه به نام سرخ‌پوستان امریکا خوانده می‌شوند از شمال آسیا و از راه سیبری یا از شمال اروپا، (اسکاندیناوی) به امریکا رفته‌اند می‌توان داوری کرد که نماد چلیپا و اسب را از آسیا با خود برده‌اند. «چه اسب‌های آنها با اسب‌های آسیائی همانند است.»^۲ و همانگونه که در گفتار چلیپا و سرخ‌پوستان دیدیم، گروه‌هایی از آنان هنوز خورشید را نیایش می‌کنند و چلیپای شکسته را به کار می‌برند و ارج می‌گذارند.

در سال ۱۷۹۹ میلادی اجساد یخ‌بسته ماموتها بدون دگرگونی و پوسیدگی در سیبری به دست آمد. گوشت این جانوران که در آن لایه‌های چربی هم دیده می‌شد، چنان تازه و سالم مانده بود که خوراک سگ‌های سورت‌مه‌ها را فراهم می‌آورد.

در شکم و لای دندانهای ماموتها، برگ گیاههای گوارده نشده وجود داشت. بررسی‌ها نشان داده‌اند که محتویات شکم آنها در جایی که مرده‌اند نمی‌روید و این گیاهان بومی سرزمین دوردستی در جنوب گورستان ماموتها با دوری بیش از یک هزار کیلومتر است.

۱ - به اوستا، و وندیداد نگاه کنید.

۲ - زندگی و مهاجرت نژاد آریا، فریدون جنیدی، انتشارات بلخ، ۱۳۵۸، تهران، برگ ۶۸.

این پدیده می‌رساند: ماموتها بر اثر گرسنگی یا دور شدن از منطقه زندگی خود به عللی نمرده‌اند، بلکه فرو رفتن بخش بزرگی از زمین در آب موجب راندن یا غرق شدن آنها شده، و سپس دگرگونیهای ناگهانی جتوی و یخبندان سخت ماموتها را منجمد کرده و به عصر کنونی تحویل داده است.^۱



نقش چلیپای شکسته با شاخه‌های پیچیده بر عاج ماموت ۱۰,۰۰۰ سال پیش از میلاد
این چلیپا را با چلیپای روی قالیچه «نگاره ۱۶۲» بسنجید.

«نگاره ۱۷۲»

در گفتگوی تلفنی که با آقای رکن‌الدین خسروی داشتم ایشان گفتند بنا به اظهار نظر ژوزف کمپل نویسنده کتاب غازه‌های وحشی، این پاره عاج که در دهکده «میزین» در ناحیه اوکرائین به دست آمده در بردارنده کهن‌ترین نقش چلیپای شکسته است.

۱ - و جهان واژگون شد، ترجمه محمد حسین نجائبان، سمرغ، برگ ۶۰

سواستیکا یا چلیبای شکسته ۱

(مرداد ۱۳۱۳)

خوانندگان پیمان می‌دانند که دسته «نازی» آلمان نشانی برای خود برگزیده‌اند که «سواستیکا» می‌نامند و مدعی‌اند که نشان «آریان» بوده که از باستان زمان آن را داشته‌اند و به کار می‌برده‌اند و چون پای آن نشان به ایران نیز رسیده که کسانی فهمیده و ناهمیده آن را به کار می‌برند، از اینجاست که پرسشهایی از ما در باره آن کرده می‌شود.

در این میان از امریکا دفترچه‌ای رسیده که «نورمان براون» نامی، پرفسور زبان سانسکریت در دانشگاه پنسیلوانیا، در موضوع «سواستیکا» نوشته و نسخه‌ای از آن را برای ما فرستاده. در این دفترچه یک رشته آگاهی‌هایی در زمینه این نشان و اینکه آیا دعوی نازیان در باره آن درست است یا نه داده شده. نیز ما آگاهی‌های دیگری در باره سواستیکا پیدا کرده‌ایم. این است که در اینجا به پاسخ آن پرسشها می‌پردازیم:

۱ - آیا راست است که «سواستیکا» نشان آریان بوده و در ایران نیز به کار می‌رفته؟ می‌گوییم: این گونه نشانهای ساده از باستان‌ترین زمان نزد آدمیان معروف بوده و هر کدام را برای مقصودهای گوناگون به کار می‌برده‌اند. مثلاً شکل خاج، که امروز مسیحیان آن را نشان خود گرفته‌اند، شکل ساده آن که یک خط عمودی بر روی یک خط افقی می‌باشد از باستان زمان معروف بوده و برای هر گونه مقصودی به کار می‌رفته تا آنگاه که مسیحیان آن را خاص خود ساخته‌اند.

«سواستیکا» نیز شکل ساده‌ای بیش نیست. بدین سان که از یک خط افقی و یک خط عمودی بر روی آن، چهار خط پدید می‌آید که چون سر آنها را به سوی دست راست یا به سوی دست چپ برگردانی «سواستیکا» از آن پدید می‌آید. چنین شکلی آیا چه دشواری دارد که آدمیان آن را از نخستین زمان نشناخته باشند؟!

می‌توان گفت که آدمیان این نشانها را پیش از شناختن خط شناخته‌اند به عبارت دیگر این نشانها بسیار کهنتر از خط هیروغلیفی است. پس یقین است که آریان نیز نشان «سواستیکا» را می‌شناخته‌اند و آن را به کار می‌برده‌اند. زیرا آریان در زمانی که به ایران و هند و این سرزمینها کوچیده و نشیمن گرفته‌اند فهم و دانش بسزا داشته‌اند و بی‌شک به این گونه نشانها و شکلها می‌پرداخته‌اند. و آنگاه به گفته پرفسور نورمان، هنوز پیش از درآمدن آریان به این سرزمینها «سواستیکا» در میان بومیان دیرین معروف بوده چنانکه از کاوشهایی که در چند سال پیش در نزدیکیهای رود سند شده ابزارهای بسیاری با نشان «سواستیکا» از زیر خاک درآمده و دانشمندانی که آن کاوشها را کرده‌اند، چنین می‌گویند که آن ابزارها یادگار چهارهزار سال پیش می‌باشد که هنوز آریان به اینجاها نیامده بودند.

پس یقین است که آریان که به اینجاها آمده و بر بومیان چیرگی یافته شهرها را از دست ایشان درآورده‌اند ناگزیر یک رشته عاداتهایی را از آنان یاد گرفته‌اند که یکی هم «سواستیکا» بوده. زیرا از یک رشته کاوشهای دیگر پیداست که در قرنهای دیرتر «سواستیکا» در ایران و هند و یونان و برخی سرزمینهای دیگر معمول بوده.

۲- آیا آریان این نشان را برای چه مقصودی به کار می‌برده‌اند؟

می‌گوییم: در این باره آگاهی درستی در دست نیست. خود این موضوع یقین نیست که آریان با دیگران معنی خاصی از این نشان منظور می‌داشته‌اند. زیرا ما نشانهای دیگری را می‌شناسیم که به کار می‌رفته بی‌آنکه قصد خاص در میان بوده باشد.

مثلاً در زمان هخامنشیان بر سر بیرقها خروس یا عقاب از زر ساخته نصب می‌کرده‌اند. در زمان ساسانیان بر سکه‌ها شکل ماه و ستاره نقش می‌نموده‌اند. در زمان صفویان و پیش از ایشان در سکه‌ها صد گونه نقش از گاو و خر و گوزن و شیر و خورشید و گرگ و ماهی و اسب و ترازو و شمشیر و آفتاب و مانند اینها نقش کرده نیز بر روی بیرقها هر گونه شکل می‌نگاشته‌اند.

آیا از این شکلها و نقشها چه معنی خاصی منظور بوده؟^۱
 امروز هم در زمان ما صد گونه نشانها و نقشها در ایران معمول است. آیا هر
 یکی از آنها معنی خاصی دارد؟! می‌گویند «سواستیکا» بر روی کاشیهای
 دروازه دولت نقش گردیده که در زمان قاجاریان ساخته شده آیا آن زمان معنی
 خاصی از این نقش مقصود بوده؟!

اینکه می‌گویند: «سواستیکا» در برابر نژاد سامی (عرب و یهود و آسوری)
 به کار می‌رفته سخنی است بی‌بنیاد. زیرا اگر چنین بود بی‌شک در کتابها یاد
 آن کرده می‌شد و به دست ما می‌رسید. و آنگاه آیا در کدام زمان آریان با
 سامیان روبرو ایستاده کشاکش آنچنانی با یکدیگر داشته‌اند؟! مگر همیشه زمان
 به یک حال است؟ مگر هر چیزی که امروز هست در زمانهای پیش نیز بوده
 است؟ کی در آن زمانها این گونه کشاکش معمول بوده تا آریان نشانی برای
 شناخته شدن بر گزینند؟!

۳- آیا به کار بردن سواستیکا امروز در ایران چه حالی دارد؟
 می‌گوییم: کار بسیار زشتی است. زیرا «سواستیکا» در گذشته هر حالی را
 داشته امروز نشان خاص دسته نازیان آلمان است و این است که به کار بردن آن
 جز تقلید و بیگانه پرستی معنی دیگری ندارد.

چنانکه گفتیم بسیار نشانهای دیگری هست که در باستان زمان در ایران
 به کار می‌رفته ولی امروز از آن دیگران شده که نمی‌توان آنها را در ایران به کار
 برد، از قبیل نشان عقاب و خورشید و ماه و ستاره و مانند آنها. «سواستیکا» هم
 آن حال را دارد.

اگر عنوان این کسان آن است که چون خود را از نژاد آری می‌شمارند به نام
 آن نژاد این نشان را به کار می‌برند، می‌گوییم پس چرا پیش از پیدایش نازیان

۱ - خروس و باره‌ای نقشهای دیگر که بر درفشها می‌آید، دارای معنی می‌باشد خروس در ادبیات دینی
 ایران مظهر ایزد سروش (رساننده پیام جهان آفرین) و آگاهی دهنده اوقات شبانه روز می‌باشد، نقشهای
 دیگر نیز دارای معنای خاصی بوده و معرف کشور، گروه یا یگان نظامی است.
 گویا نویسنده پیمان به گچ بریهای اشکانی، ساسانی و مسجدهای کهنسال ایران که همه دارای نگاره
 چلیپاست دسترسی نداشته است.

چنین کاری را نکردید؟ و آنگاه آیا می‌توان اطمینان داشت که پس از برافتادن نازیان در آلمان شما در ایران آریگری را فراموش ننموده ترک «سواستیکا» نخواهید گفت؟!

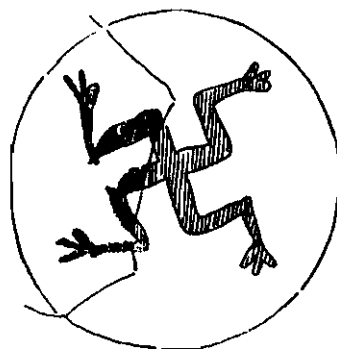
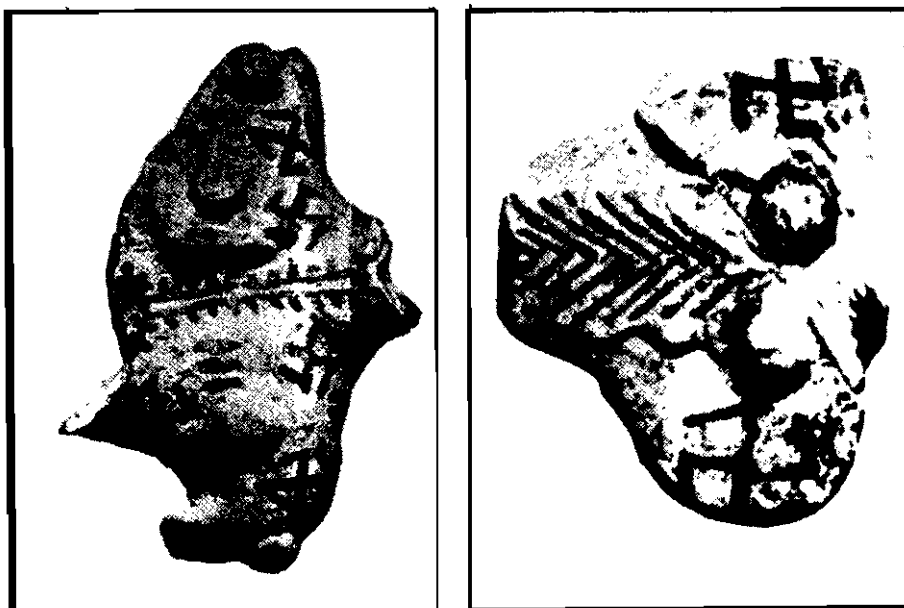
در اینجا مثلی به یاد می‌افتد: هنگامی در تبریز درویشی پیدا شد. مرد نابکار میخواره‌ای بود و همیشه شعرهایی از زشت‌ترین شعرهای خراباتی از بر کرده مستانه در بازارها می‌خواند. ولی برای فریب مردم سر هر بیتی می‌گفت: «علی، علیجان». مردم ساده‌دل تبریز، که معنی شعرهای او را ندانسته و از راز درونش آگاهی نداشتند، می‌پنداشتند مگر او ستایش امام علی را می‌کند و پول فراوان به او می‌دادند. امروز هم کسانی در تهران یا در میان ایرانیان اروپا هستند که ما آنان را هوادار اروپا می‌شناسیم، راستی هم جز در راه پیشرفت کار اروپا نمی‌کوشند. لیکن برای فریب مردم سر هر جمله نام ایران را می‌برند یا ستایش از شاهنشاه ایران می‌نمایند. آیا این فریبکاریها همیشه پیشرفت خواهد کرد؟!

در باره «سواستیکا» این سخن را هم گفته باشیم که مستر «چامبرز» نامی جستجو‌هایی در زمینه همین نشان از راه زیان‌شناسی و تاریخ کرده به گمان او این نشان بر حرفی که در الفبای میخی تکرار می‌شود و شکل میخ یا پیکان را دارد که سپس آن حرف در الفبای فنیقی علامت «واو» شده و نیز با آلتی که در قرنهای پیشین برای شکنجه قیلوقه معمول بوده بی‌ارتباط نمی‌باشد. در اثنای این جستجوهای خود بوده که مستر چامبرز به وزارت خارجه ایران و وزارت خارجه ترکیه نامه نوشته و در باره شکنجه قیلوقه پرسشهایی کرده. گویا مقصود او این بوده که چون «سواستیکا» در ایران معروف بوده آیا آن شکنجه‌جانگزا هم معمول بوده تا ارتباطی که او در میان این دو چیز می‌پندارد مسلم شود. ولی از هر دو وزارتخانه چنین پاسخ داده شده که شکنجه قیلوقه در ایران و ترکیه معروف نبوده.

ولی مستر «چامبرز» در عقیده خود پافشاری کرده و شرحی به عنوان تحقیق علمی در باره «سواستیکا» نوشته و نسخه‌های آن را به وزارت خارجه فرستاده و خواهش کرده که به دانشمندان ایران داده شود. و چون نسخه‌ای از آن برای دارنده پیمان فرستاده شده و به علت نداشتن فرصت و زمان پاسخی در باره آن

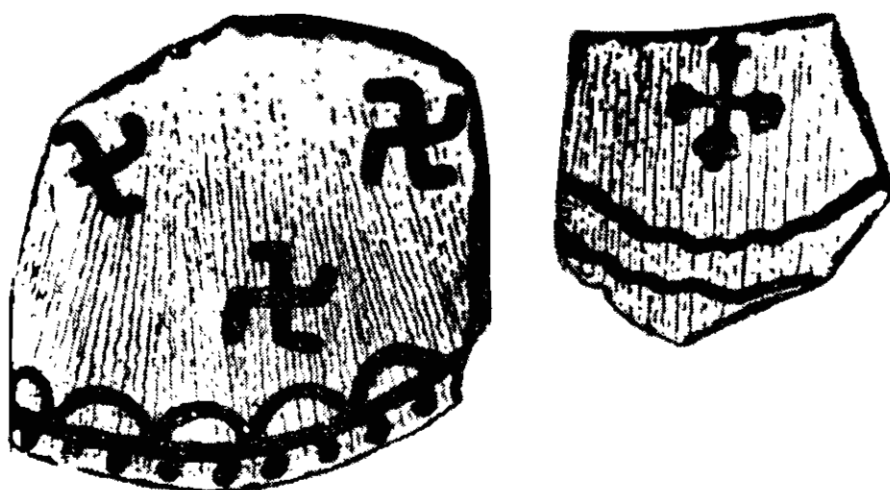
۱ - سفالهای شوش، مسجدهای ایران سده‌ها پیش از نازیها دارای این نقش بوده است.

داده نشده در اینجا فرصت به دست آورده می‌نگاریم که نگارشهای مستر چامبرز بنیاد درستی ندارد. ۱.



«نگاره ۱۷۳» پوست نوشتار

۱ - از خوانندگانی که به یادداشتهای نورمان براون و چامبرز دسترسی دارند می‌خواهیم که ما را آگاه نمایند تا از آنها نیز بهره‌برداری شود.



«نگاره ۱۷۴» پوست نوشتار

سواستیکا ۱

سواستیکا یکی از قدیمی‌ترین و پیچیده‌ترین سمبلها است. این سمبل ماقبل تاریخ در تمام جهان بجز بخشهایی از آفریقا و سومر مورد استفاده واقع می‌شده است. در آسیا و نیز پیش از آریاها در تمدن دره‌ایندوس (شبه‌قاره هند و پاکستان) به وفور یافت گردیده است. این سمبل به گونه‌ی وسیعی توسط بودائی‌ان و چین‌ها و مریدان ویشنو مورد استفاده قرار می‌گرفته. در امریکای شمالی و جنوبی پیش از کشف آن عمومیت داشته. در میان هی‌تیت‌ها مورد استفاده بوده و بر روی سفالهایی در قبرس و تروا یافت شده است.

در اروپای مرکزی، غربی و شمالی به نسبت از قدمت برخوردار بوده، در ایسلند، لاپلند، فنلاند، ایرلند و اسکاتلند پیش از مسیحیت و نیز با بریگانتهای انگلستان زمانی در نزد الهه BRIDGIT یا BRIDE یافت شده است. اما این سمبل تا چند قرن قبل از تولد مسیح به مصر و اصولاً به آفریقای مرکزی و بین‌النهرین جنوبی راه نیافت.

نظر بر این است که هوروس چهار رخ و دیگر الهه‌ها چهار چهره سمبلی از سواستیکا بوده‌اند، در حالیکه کنت گوپل دلاویا CONT GOBLED'ALVIELLA بر این عقیده است که سواستیکا و صفحه‌الدار و صلیب آنزاتا ANSATA (نوعی صلیب به شکل T با حلقه‌ای بر روی آن) در

۱ - ترجمه‌ای است از:

An Illustrated Encyclopaedia of traditional Symbols.

J. C. Cooper.

اصل همگی معرف یک سمبل و متقابلاً منحصر به فرد بوده و دنیای قدیم را به دو منطقه سمبولیسم تقسیم نموده بودند. در این بیان سواستیکا از قدرت و تسلط برتری برخوردار بود به نحوی که گوی بالدار و صلیب آنزاتا نتوانستند در هیچیک از سرزمینهای آریائی بغیر از ایران از موقعیت خوب و تثبیت شده‌ای برخوردار گردند. سواستیکا به عنوان یک مظهر قدیمی آریائی‌ها سمبل الوهیت فوق العاده و عالی آنها بوده است. صلیب شکسته در سمبل خورشید و دیائوس DYAUS خدای آسمان ولی بیشتر به عنوان یک مظهر از خورشید پذیرفته شده، چه اغلب همراه با گوی خورشید آمده است.

گرچه مأخذ واقعی و اصلی پیدایش این سمبل معلوم نیست ولی مفاهیم گوناگون زیر برای آن در نظر گرفته شده است:

خورشید گردنده، ارباب خورشید، قطب، انقلاب و گردش ستارگان به گرد آن، چهار سوی اصلی، چهار ربع ماه، چهار باد، چهار فصل، حرکت گردباد، نیروی گردش جهان، مرکز، نیروی آفریننده حرکت، مدار زاد و ولد، گردش و حرکت چرخ زندگی، عاملی که چهار جهت را که نیروی خورشید در بر می‌گیرد با گردش خود به دایره تبدیل می‌کند، عامل مدور نمودن مربع و مربع ساختن دایره، عاملی که خطوط عمودی و افقی که روح و ماده و چهار اصل هستی را ترسیم می‌نماید.



همچنین گفته شده که سواستیکا یک شکل قراردادی انسان است با دو دست و دو پا، اتحاد اصولی نر و ماده و مظهر حرکت و سکون، تعادل و هماهنگی، نیروی گریز از مرکز و نیروهای جانبی، دم زدن و بازدم، خروج و بازگشت به مرکز و آغاز و پایان می‌باشد.

و نیز پیشنهاد شده که نمودی باشد از: مارپیچ، حرکت آب، رعد و برق دو شاخه، ترکیب دو جریان برق به شکل Z، یا دو سیخ آتشین، حرکت چرخ آتش، یا دو ترکه خم شده که وسیله:

ودیک کوئین آراننی VEDIC QUEENARANI برای تهیه آتش حمل می‌شود، سمبل حرکت و جنبش ماقبل تاریخی تنفس عظیم کوآلس (هیولای بزرگ روز ازل) به درون نیروی آفریننده، یا خورشید و ماراسکاندیناویها در

شکل دو گانه خویش.

بعضی ها نیز فکر می کنند که سواستیکا از برخورد دو خط شکسته و پیچ و خم دار شکل گرفته است و یا با تغییری در صلیب TAU به وجود آمده است. همچنین گفته شده سواستیکا سمبل تسلیم و رضا است، چه بازوها به روی سینه به حالت تسلیم، یکدیگر را قطع می نمایند. سواستیکا همراه با خدایان و الهه ها هر دو دیده می شود. اینکه این علامت با آلت مادینگی رقم زده شده این تصور را ایجاد کرده که مظهر چهار وضع ماه می باشد و این سمبل غالباً با سمبلهای خورشیدی و زاینده همراه است، مانند شیر، قوچ، اسب، گوزن، پرنده ها و درخت سدر. این سمبل را در قربانگاهها، لباسها، ظروف خاکستر مرده (ظروفی که خاکستر مرده را پس از آتش زدن در آن نگهداری می نمایند) گلدانها، سفالها، سلاح، سپرها، سکه ها، دوکها، و یا جایی که به نظر می رسد حرکت دورانی داشته باشد ترسیم می نمایند.

در تمامی شرایط سواستیکا سمبل خوش شانسی، اتفاق خوب، آرزوهای خوب، برکت، طول عمر، باروری و حاصلخیزی، سلامت و زندگی می باشد. دو نوع صلیب شکسته وجود دارد  ،  ، چپ گرد و راست گرد، که سمبل های نر و ماده، شمسی و قمری، حرکت در جهت عقربه ساعت و خلاف آن، دو نیمکره، نیروهای آسمانی و زیرزمینی، خورشید درخشان بهاری و خورشید بی فروغ پائیزی.

اثبات اینکه سواستیکا سمبل مادینگی است از تصاویر آرتمیس ARTEMIS و استارت ASTARTE به دست می آید، چه این علامت بر روی آلت تولید مثل زنانه آنها ترسیم شده است.

در چین از دو سواستیکا برای ترسیم نیروی یین YIN و یانگ YANG استفاده می شود. سواستیکاهای درهم بافته و مشبک که اغلب به نام گره سلیمان خوانده می شوند سمبل پوشیدگی و پیمایش ناپذیری مقدس و بی انتها می باشد.

برداشت ملیتهای مختلف از چلیپای شکسته


سرخ بوستان امریکا: مظهر خوش اقبالی، باروری، باران. بودائیان: مهر و نشانه قلب بودا، دکتترین محرمانه بودا، چرخ زندگی، یکی از هشت علائم و نمودارهای خجسته اثر انگشت پای بودا. سامی ها: خوش اقبالی، همراه و مظهر خدای رعد.

چینی ها: تجمع علائم خوش اقبالی با ده هزار تأثیر، یک شکل و فرم اولیه از فانگ FANG که بر چهار ناحیه زمین و فضا دلالت دارد، به عنوان حاشیه و مرز به کار برده می شود و وان تسو WANTZU را ترسیم می نماید. هزاران چیز و اتصال و پیوستگی، به طور مثال: تداوم ابدی بدون آغاز و انجام، تجدید ابدی حیات، ابدیت، تکامل و تعالی، حرکت بر طبق قاعده و قانون، طول عمر، برکت، فال نیک و آرزوهای خوب. طومار رعد.

سواستیکای آبی رنگ مؤید فضائل و برکات آسمانی است. سواستیکای قرمز برکات ابدی و مقدس قلب بودا. سواستیکای زرد، نیک فرجامی و سعادت ابدی. سواستیکای سبز مظهر برکت ابدی در کشاورزی. سواستیکای راست گردان معرف یانگ است و چپ گردان معرف یین.

مسیحیت: سواستیکا اغلب در گورها یافت می شود که معرف مسیح به عنوان قدرت جهانی است. در قرون وسطی گامادیون^۱ "GAMMADION" برای کشیدن تصویر مسیح به کار رفت و نیز بر آن چهار نویسنده انجیل و در مرکز چلیپا مسیح را به تصویر کشیدند. نمودار عرفان و مظهري از تجسم انسان خدا گونه، مظهري از توکل و رضا.

یونانیان: نمودار مشخصات زئوس خداوند آسمان و نیز هلیوس خدای خورشید و نیز همراه با هرا HERA، سیرس CERES و آرتمیس دیده می شود. هندوها: اساس ریشه سواستیکا چنین می باشد: «خوب است» و مظهر اینها است: تداوم حرکت، زندگی، خوشحالی، خوش اقبالی، مظهري از خدای

۱ - چلیپا به گونه  که پیکره مسیح و چهار شاگرد وی بر آن نقش شده، به بخش سرگذشت صلیب نگاه کنید.

آتش ودیک (VEDIC)، رابط میان انسان و خدا (آگنی)، (زبانه) سیخ‌های آتش. مظهر دیوس DYAUS خدای قدیمی آریائی‌ان (خدای آسمان)، نمودار ایندرا INDRA و نیز همراه، برهمن، سوریا SURYA، ویشنو، شیوا و نیز گانشا GANESHA یابنده راه و خدای راههای صلیب گونه معابد (چهار راه‌های معابد) دیده شده است. و گاهی چلیپا به عنوان مَه‌ری به روی کوزه‌های آب مقدس گنگ نقش گردیده.

هی‌تیت: در نزد این قوم سواستیکا به کار می‌رفته است.

اسلام: در میان مسلمانان سواستیکا به چهار جهت اصلی دلالت دارد. زیر نظر داشتن فصول به وسیله فرشته‌ها که هر کدام در یک رأس چلیپا قرار دارند. در مغرب فرشته‌ای که سرنوشت را ثبت می‌کند. در جنوب فرشته مرگ، در شمال فرشته زندگی و در مشرق فرشته منادی.

زرتشتیان: در آئین زرتشتی دیده نشده است.

کیش "JAINISM" JAIN نیروی الهی، خالق آسمان و زمین، چهار شاخه سواستیکا معرف چهار اصل هستی، مظهر حیات نخستین گیاه و حیوان، انسان و کائنات، سه حلقه بالای آن نشانه سه گوهر: اعتقاد درست، دانش درست و کردار درست است. هلال روی آن نشانگر آزادی است. به طور مثال ماهی که مرتب در حال بزرگتر شدن است. یک دایره کوچک بر روی هلال دلالت بر بیداری و هوشیاری تام و علم بی‌پایان دارد.

ژاپنی‌ها: مظهر قلب بودا، خوش اقبالی، آرزوهای خوب.

مانویان: سواستیکا، صلیب مانوی‌ها است و جایگزین همه سمبولهای صلیب می‌باشد.

رُم: سواستیکا سمبل ژوپیتِر JUPITER و پلوویوس PLUVIUS می‌باشد. اسکاندیناوی و تیوتنی TEUTONIC، تیر جنگی یا چکش "THOR" خدای هوا، رعد و برق و مظهر خوش اقبالی، در لیتوانی این سمبل طلسم گونه بوده و مظهر خوش اقبالی است. و نام سانسکریتی آن را به کار می‌برند. سواستیکا نیز در ایسلند یافته شده است.

سامی: همراه با دیگر مظاهر خورشیدی آن را به کار برده‌اند همچنین

مظهر تولید مثل و نیروی باروری زنان به شمار آمده و بر آلت تناسلی زنان نقش کرده‌اند. ۱.

۱ - اگر منظور نویسنده از سامی‌ها مصریان و سومریان را در برمی‌گیرد باید گفت آنان سامی نیستند سومریان به احتمال ریشه آریائی دارند و مصریان قبطی هستند.
* * شاید نوشتارهای دیگری هم در این باره باشد که ما بدان دسترسی نداشته‌ایم.

سخن پایان

با آنکه پیشینه چلیپا و چلیپای شکسته، این نشانواره راز آمیز را در دوردستهای زمان در میان تیره‌های چند از مردم گیتی کاویده و دیده‌ایم، باید پذیرفت که از پیدائی آدلف هیتلر که به پاکی و برتری نژاد آریا سرفرازی می‌کرد و به فرجام جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹ میلادی) به زندگانی و برنامه‌های او و یارانش پایان بخشید، بار دیگر گفتگو و کاوش در باره این نماد روائی گرفت.

هنوز هم می‌دانیم که زمینه بررسی و پژوهش گسترده و نیز نادانسته‌های بسیار مانده است که جستجو و کاوش پر دامنه‌ای می‌خواهد، تا تاریخ و باورداشتهای مردم گیتی در باره این نماد روشن تر شود. اراده و پشتکار می‌خواهد تا با پژوهشهای ژرف انگیزه ورجاوندی و پناه بردن بدان در برابر اهریمنی‌ها و اینکه چگونه با نهادهای دینی پیوند یافته است، آشکارا شود.

بیهوده نیست که آریائی‌ان زیبا پسند و دوستدار طبیعت و کشاورزی و دامداری چنین نشانه‌ای را که گاه تندی، چالاکی و پیشرفت در بهسازی و آبادانی جهان را به یاد می‌آورد برگزیده‌اند.

این از خرد بیدار، ذوق خوش و روان والا گرای این تیره است که در ژرفای ضمیر دیگر مردمان راه یافته و استواری گرفته، تا آنجا که امروزه برای ما با بررسی‌های انجام شده یافتن خاستگاه نخستین این نشانواره و همه باورداشتهای مردم در باره آن کاری دشوار و نیازمند زمان. زیرا مردم هر گوشه از جهان

آن را از آن خود می‌شمارند. این هم از هوش سرشار و خرد آفریننده آریائی است که پدیده‌های اندیشه‌ای و ذوقی‌اش دارای این چنین فریبندگی و ربایندگی است که چون مغناطیس همه را به گرد یک کانون فرا می‌خواند و رهنمود می‌دهد.

مسیحیت که پاره‌ای از نهاده‌های خود را از آئین مهر گرفته، چلیپا را نیز سده‌ها پس از مسیح برگزیده و ستوده است. زادمان نو مسیحی نمی‌داند که در روز گاران دور آریاها به هنگام نیایش پروردگار رو به خورشید، چلیپا را روبروی خود می‌نهادند و نماد چرخ هستی‌اش می‌دانستند، که جهان درون انسان و جهان برون «گیتی» را سامان می‌بخشد و هستی از آن مایه می‌گیرد و ارج می‌یابد. این هنر آریائیان است که در سراسر جهان بازتاب یافته و در میان آریائی و غیر آریائی روانی پذیرفته و مظهری استوار گردیده که هم نیروبخش است و هم آفریننده، هم درهم شکننده رنج و آسیب است و هم درمان کننده بیماری.

اگر این نشانه از آریائیان نبود و در میان آنان پذیرش نمی‌یافت، تا کنون در ایران و هند و سرزمین‌های دیگر آریائیان زنده نمی‌ماند و مانند سرزمین‌های دیگر که این نماد در چند سنگ پاره و تندیس‌های شکسته نمونه‌هایی از آن دیده شده است، از رفتار و زندگی باز می‌ماند.

اما در ایران و هند و افغانستان و گستره فرهنگی این تیره‌ها هنوز در معبد و مسجد و بر گلدسته‌ها و دروازه‌ها و بر گنبد‌ها و گورها، بر گردن آویزها و آرایه‌های دیگر زنده و پا برجا مانده است.

هنر و نمادهای هنری هرگز زادگاه خود را فراموش نمی‌کند. در دل و جان مردم ناخود آگاه زنده می‌ماند و جنبش و تکاپو می‌یابد و چهره پر فروغ خویش را نمایان می‌سازد.

این پژوهش هر چند اندک است، لیکن بیدار کننده اندیشه و برانگیزنده ذوق ایران دوستانی است که به تاریخ و فرهنگ و هنر این سرزمین شورانگیز عشق می‌ورزند و در درون تاریکی‌ها پی‌روشنائی می‌گردند تا شکوه و گرانیمایگی‌های فرهنگی خود را باز یابند و جوانان را آگاه سازند که دارای فرهنگی پربار و فراگیر می‌باشند.

فرهنگ ما آن درخت تنومند و بالنده‌ای است که ریشه در ژرفای زمین و زمان دارد و در برابر توفان‌ها ایستاده و خم نشده است. لیکن کشور ایران با این درخت گشن و بارآور خود بارها دچار خیره‌سری‌ها و ویرانگری‌ها شده و آفرینش‌های هنری و فرهنگی گرانمایه ما به دست فرومایگانی به آوار «غارت» رفته است.

ملتی که خشت‌نوشته و سنگ‌نوشته داشته، آن کشوری که اسناد هزینة ساختمانها را در بایگانی خود سامان می‌بخشد،^۱ چگونه ممکن است اندوخته‌های علمی و فرهنگی و فلسفی مردم پژوهنده و دانش‌پرور را به دل کتابها و دفترها ناسپرده باشد؟!

ملتی که بر سردر دانشگاه گندی‌شاپور در ۱۷۰۰ سال پیش از این می‌نویسند: «شمشیرهای ما مرزها را می‌گشاید و دانش و فرهنگ ما دلها و اندیشه‌ها را»^۲ چگونه می‌تواند پاس دانش و هنر را نگاه ندارد و آئین و فرهنگ و روش زندگی خود را به جای آنکه بر روی کاغذ بیاورد، به دست فراموشی سپارد؟
دفترها بسیار بوده ولی همه به دست نادانانی تیره روان به آتش سوخته که جای آن در این گفتار نیست.

این چنین است ای دختر و ای پسر ایران. زندگانی ما قارچ گونه نبوده است. ما بر بستر جغرافیائی پاک خود از یک سوی با طبیعت در ستیز بوده‌ایم تا آن را رام کرده‌ایم و از دیگر سو با اهریمنی‌ها و آزمندان به نبرد برخاسته‌ایم. ما در کشاکش این ستیزه‌ها پخته شده‌ایم، رسائی و شکوفائی یافته‌ایم. پیشرفت دانش و هنر، سیاست و کشورداری و آنچه مایة فرهنگ و تمدن است بدون برخورد های ذهنی و پیکار اندیشه‌ها، شدنی نیست. تاریخ در تکاپو و پیشروی است، تاریخ فداکاری انسان را در زمینه پویائی فکری و نگاهداری مرده‌ریگ گذشتگان و سرزمینی که به نام میهن برای سربلندی و آزادگی‌اش جان می‌سپاریم و شرافت ملی را در گرو استقلال آن می‌دانیم، بازگو می‌کند. بررسی و پژوهش در هر یک از زمینه‌های دانش، هنر، سیاست، اقتصاد، آئین و

۱ - اسناد هزینة تخت جمشید.

۲ - شاپور یکم ساسانی. «زبان و ادبیات بهلوی، ترجمه س. نجم‌آبادی، دانشگاه تهران»

فرهنگ و آنچه جامعه انسانی را می‌سازد و پایه باورهای جامعه می‌شود راهنمای نسلها است و به زندگی ملت استواری می‌بخشد.

هنگامی که باستان‌شناس به راز آنچه در خاک نهفته است پی می‌برد و گرد و غبار سده‌ها و تاریکی ژرف هزاره‌ها را از روی آثار بازمانده انسان کهن می‌زداید، گویی روزگار کهن را زنده می‌کند. این یافته باستان‌شناس از زرینه گرفته تا سبوی کم‌بها و گلی و آن جنگ‌افزار زنگار گرفته رزمنده‌ای، راز گمشده هزاره‌ها و سده‌ها را به ما باز می‌گوید. شاید سالیانی دیگر در گوشه‌ای از کشورهای باستانی مدارکی به دست آید که از زندگی مردمان پیشین پرده بردارد و ما را وادار سازد تاریخ را از نو بنویسیم و آنچه تا کنون به نام تاریخ بهم بافته‌ایم، از هم بگسلد. اینگونه است رد پای رازهای دیرپای بر زمان بیکران. و این چنین است سرنوشت چلیپا، نقشی که آدمیان آن را بر افزارها و کاجالها، اندامها و بر سردر خانه‌ها می‌نگاردند. نقشی که گاه مظهر الوهیت، نماد خورشید تابان، فروغ بی پایان، نظم هستی، آتش، فراوانی، آذرخش، جاودانگی و زمان بی پایانش دانسته‌اند. این نگاره‌ای که آریائیان، مصریان، آشوریان کهن، بومیان امریکا، بودائیان و مسیحیان به کار برده‌اند اما صاحب راستین آن آریائیان هستند.

گرافه نیست که ما ایران را سرزمین چلیپا گفته‌ایم. در هر جای این سرزمین مقدس می‌توان آن را دید. هیچکس یک سوبه حق ندارد آن را از آن خود و خاستگاه آن را در سرزمین خویش بداند، آریاها سزاوارترند و در میان آنان ایرانیان و هندیان در رده نخست قرار دارند.

اگر این نشانواره در بر دارنده کیفیات آسمانی نبود، این چنین در دل نمی‌نشست، که سخت در دل و جان نشسته و با اعتقاد و ایمان دینی سرشته است که به معبد و مسجد راه یافته و جاودانه بر مهرابه نشسته و آنها را آراسته است. ۳۵۰۰ سال پیش، این نشانه را در کشور مصر «صلیب حیات» خواندند و شناسگر گروهی از مردم که پیرو یکتاپرستی بودند شد.

پس از گذشتن هفت هزار سال از عمر چلیپا در هنر ملی ایران، تا آنجا که مدارکی داریم، هنوز هم در هنر اسلامی - ایرانی با همان برازندگی و زیبایی

گذشته‌ها خودنمایی و جلوه‌گری می‌کند. هر چیز و هر جاندار فرتوت و سالخورده و شکسته می‌شود، مگر نشانواره چلیپای ما که همواره جوان، برازنده و پاینده مانده است و خواهد ماند.

این نگاره نه تک و تنها کاربرد داشته است بلکه زنجیروار در پهنه‌های بزرگی از هنر معماری به کار رفته، در مسجد و معبد، بر قالی و گلیم، بر دفتر و گور یک مجموعه هماهنگ و شورانگیز آفریده است.

این چلیپای راز آمیز را که بیش از هر نقشی با زندگان زندگی کرده است بر تالار بزرگ پرستشگاهها، بر بلندای گنبدهای فیروزه‌گون و مناره‌ها و گلدسته‌های سر برافراشته می‌بینیم.

هستی که همه نمودهایش پوینده و گذرنده است، در پویندگی خود به چهره زایش و میرش، پیوست و گسست در می‌آید، ولی چلیپا این نماد چرخ‌گردنده و زروان بیکران این مظهر هستی، به واژگونه خود هستی، از میرش و گسست به دور بوده، بست و پیوست و گسترش داشته است.

«پایان»

بانزدهم بهمن ماه ۱۳۶۶ خورشیدی

رام روز از بهمن ماه ۱۳۵۶ یزدگردی

بانزدهم جمادی‌الثانی ۱۴۰۷ قمری

چهارم فوریه ۱۹۸۷ میلادی

چند یادآوری

خدایان عصر ودائی هندوستان (۱۵۰۰ تا ۶۰۰ پیش از میلاد) به سه گروه شده‌اند :

- ۱ - خدایان آسمانی: دیاوس، وارونا، میترا، سوریا، ویشنو، و...
- ۲ - خدایان زمینی: آگنی، سوما، و...
- ۳ - خدایان برزخی (میان زمین و آسمان): ایندرا، اپام‌ناپات، و...

* * *

دیاوس (DYAUS) جزو گروه خدایان آسمانی است و خدای مشترک هند و اروپائی می‌باشد. همسر او زمین است که جفت جدائی‌ناپذیری هستند و آگنی AGNI محصول ازدواج آنها است. دیاوس کم‌کم از مقام خود فرو افتاد و وارونا VARUNA جانشین او شد.

ایندرا (INDRA) جزو خدایان فضای میان زمین و آسمان است. او خدای طوفان و رعد و برق است. چون علاقه به نوشیدن شربت سوما دارد او را «سوماپا» هم خوانده‌اند. ایندرا بسیار نیرومند است و در بزرگی و پهناوری با زمین برابری می‌کند. وقتی ایندرا به وجود آمد بیم و وحشت در کائنات افتاد که آسمان و زمین لرزید. وی کشنده اهریمنی است به نام وری تا VRITA، از این‌رو او را وریتاها VRITAHAN یا زننده وریتا گفته‌اند که این نام برابر: وره‌رن، وره‌رام و سرانجام بهرام، زیان فارسی است.

گانشا (GANEŚA) فرزند شیواست که معدوم کننده موانع می باشد. شیوا خود یکی از خدایان سه گانه: برهمن، شیوا، ویشنو در هندوستان است. آگنی (AGNI) برابر طبقه بندی ودائی خدایان جزو خدایان زمینی است. آگنی موکل آتش و فدیة و قربانی به یاری او به بارگاه خدا فرستاده می شود و در واقع واسطه ای است میان زمینیان و خدای آسمان. آگنی نقشهای گوناگونی دارد. دهان او محراب مقدس آتش است و نذرها و قربانی ها به دهان او ریخته می شود. او در آسمان در فروغ خورشید جای دارد و در فضای میان زمین و آسمان در جایی که آتش به شکل رعد و برق از ابرها می جهد ظاهر می شود و در همه مراتب هستی حضور می یابد. مبداء پیدایش آگنی بر روی زمین یک جفت چوب آتش زنه است (ASRANIS) که بر اثر مالش بر هم آتش را به وجود می آورد. این چوبها یکی نرینه و دیگری مادینه است که بر اثر امتزاج و ترکیب آگنی را پدید می آورند. آگنی سه عالم را بهم مربوط می سازد. در آسمان چون خورشید می درخشد. در میان زمین و آسمان مانند رعد و برق آتش می افروزد. در روی زمین با دو دست آدمی که چوبها را بهم می مالند هستی می یابد و به وجود می آید.

وی همان میثاقی است که بین خدایان و آدمیان از ازل بوده. او است که نیایش آدمی را به سوی بارگاه ایزدی می رساند. او رابط میان انسان و خدا است. کیش جین (JAINA) نام آئینی است که در میان هندوها به وجود آمده و بسی کهنسال است. پیشینه آن به سده ششم پیش از میلاد می رسد. مانند بیشتر فلسفه های هندی به زندگی دنیا بدبین است و معتقد است که درخت زندگی میوه های تلخ به بار می آورد و تنها چاره گریز از این تنگنای هستی، برگزیدن راه آزادی و نجات است که به وسیله معرفت به دست می آید. با مکتب یوگا شباهت دارد. قدمت آن با آئین بودا برابر است.

رهبران این آئین را تیرتانکارا TIRTHANKARA می نامند و «ماهاویرا» MAHAVIRA بیست و چهارمین پیشوای آنها بوده و وی را فاتح (JINA) «چیره بر خواستهای این جهانی» لقب داده اند و واژه جین از همین نام گرفته شده است. تمرکز حواس و نیروهای روانی برای رسیدن به مقام چیرگی ارزش والائی دارد و

همه این نیروها را برای فرار از خشونت و رسیدن به معرفت به کار می‌برند. راهبان آنها احتیاجات ابتدائی و خوراک خود را از راه گدائی تأمین می‌کنند. زیرا باید در نهایت بی‌نیازی زندگی کنند. اینها به دو فرقه سفید پوشان (شوتامبارا) و آسمان پوشان (دی گامبارا) یا برهنه‌ها تقسیم شده‌اند. خود داری از آزار موجودات زنده و پرهیز از خشونت در هر شرایطی یکی از مبانی آئین آنها است.

کیش بهاگاواتا BEHAGAWATA: این مکتب قدیمی‌تر از کیش جین بوده و پیش از سده هفتم قبل از میلاد وجود داشته است. این آئین به معاد و جاودانگی روح معتقد است و می‌گوید روح جزئی از خداست ولی عین آن نیست. خدا یکتا است و وری کائنات و هستیها است. خدا نور بی‌پایان، فناپذیر و پناهگاه ابدی است. او برهمن و شیوا و خدایان دیگر را پدید آورده تا احکام او را به آدمیان برسانند و آموزش دهند. خداوند به علت فیض بیکرانه خود گاه برای نجات مردم از عذاب روزگار ظاهر می‌شود. برجسته‌ترین مظهر وی در شخص کریشنا تحقق می‌یابد و کریشنا قطب دین است.

ژئوس ZEUS خدای رعد و برق و خداوند آسمان در یونان باستان.

هرا HERA هم‌نشین ژئوس، نگهبان زنان و زناشویی و پشتیبان جهان زنان در یونان.

آرتمیس ARTEMIS رب‌النوع درندگان، دختر ژئوس، نگهبان موجودات جوان و کودکان و الهه شکار در یونان. - نام یکی از فرماندهان نیروی دریائی ایران در زمان خشایار شاه.

ژوپیتر JUPITER خدای آسمان، خدای رعد و برق، خدای راستی و عدالت، خدای باروری و سرانجام خدای جنگ و خدای خدایان رُم باستان (در ایران: اورمزد، مشتری).

سرس CERES خدای غلات و درو در رُم و برابر آن DEMETER در یونان است.

استارت ASTARTE، الهه روابط جنسی زن و مرد مانند «ایشتار» نزد بابلیها و آشوریها.

آتش بهرام (آتش آسمانی)

در اوستا از آذر بهرامان یا وهرامان نامبرده شده، شایسته است بدانیم آذر بهرامان، آتشی بوده غیر از آتش دیگر آتشکده‌ها و شاهان ایران موظف به نگهداری آن بوده‌اند.^۱ شاید همان آتش آسمانی است که نخستین بار از تندر و آذرخش با برخورد با درخت، توده‌هیزم، فشرده‌گاه و خاشاک. بوته‌زارها یا چیزهای دیگر پدیدار شده و آن را در جایگاه ویژه‌ای نگاهداشته و مردمان از آن آتش می‌گرفته و به دیگر جاها می‌برده‌اند. و سپس شاهان با توانائی خود مسئول نگهداری آن شده‌اند.

خاندان ساسانی در چند جا از آتش بهرام نامبرده‌اند که درخور نگرش است. ۲ نخست اردشیر ساسانی - در کارنامه اردشیر بابکان آمده است: چون دختر اردوان اشکانی همسر اردشیر می‌شود، به تحریک برادرانش زهر در خوراک اردشیر می‌ریزد ولی اردشیر در می‌یابد. آنگاه دستور می‌دهد تا زن را که باردار هم بوده است کیفر دهند. موبدان موبد زن را به خانه می‌برد و پس از چندی کودک به دنیا می‌آید و او را شاپور می‌نامند.

روزی اردشیر در شکارگاه از دیدن فداکاری ماده آهوئی برای رهائی نوزادش در خود فرو می‌رود و به سرنوشت خود اندوه می‌خورد. موبد از راه غمخواری از اردشیر می‌پرسد که چرا اندوهگین است. اردشیر داستان را با او در میان می‌گذارد.

موبد می‌گوید که همسر شاه را نکشته‌ایم و شاه اینک دارای فرزندی شایسته است.

اردشیر فرزند خود را فرا می‌خواند و در همان جایی که شاپور را برای نخستین بار می‌بیند شهری به نام «ولاش شاپور» یا به گفته فردوسی گند شاپور می‌سازد و برای سپاسگزاری از اهورامزدا ده آتش بهرام در آنجا برپا می‌کند. دو دیگر، در سنگ‌نوشته شاپور ساسانی پس از گزارش استانهای ایران، نبرد ایران و رُم و کشته شدن سزار، و جنگ دیگری با فیلیپ امپراطور رُم و

۱ - برگرفت از کتاب زندگی و مهاجرت نژاد آریا. فریدون جنیدی.

۲ - کارنامه اردشیر بابکان، صادق هدایت. انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲ خورشیدی برگ ۱۹۹.

گشودن بیست و چهار شهر و چگونگی جنگ سوم با رومیان و اسارت والرین و کشته و اسیر شدن ۷۰/۰۰۰ نفر سپاهیان رومی می‌افزاید:

«چون خدایان اساس کار را برای ما استوار فرموده و با همراهی خدایان ما به سرزمین‌های بسیاری تاختیم و آنها را به دست آوردیم، پس ما نیز در بسیاری از سرزمین‌ها، آتش‌های بهرام برافروختیم و درآمد بسیاری به موبدان بخشودیم و باعث پرستش خدایان شدیم.»

همچنین آتشیهای دیگری در دیگر جاهای ایران به نام فرزندان و خواهران خود به نام آتش شاهان که همان آتش بهرام است برپا کرد. ورجاند آذر فرنیغ. تکاور آذر گشنسب. پرسود آذر بُرزین مهر که در برگهای پیش از آنها یاد شد از نوع آتش بهرام می‌باشند.

دیو

در بارهٔ واژهٔ دیو می‌توان چندین نظریه بیان داشت:

۱- دَو یا دیو از گروه خدایان کهن آریائی بوده است. پس از مهاجرت تاریخی آریاها و جدائی ایرانیان از هندیان و پیدایش اشوزرتشت و شناخت اهورامزدا به عنوان خدای یگانه جهان، دیو بی‌ارج شده. لیکن در زبان سانسکریت به معنای روشنائی بوده و هندی‌ها آن را به مفهوم خدا می‌دانند.

۲- زبان‌شناسان واژهٔ دئوس DEUS و زئوس ZEUS یونانی را از این ریشه دانسته‌اند.

۳- بومیان سرزمینی را که امروز ایران می‌نامیم دیو خوانده‌اند. آنان مردمانی دلیر، پیکارگر و توانمند به شمار می‌آمده‌اند و برابر گفتار شاهنامه از شهرنشینی، سپاهیگری، نبرد شیوهٔ (تاکتیک) و خواندن و نوشتن بهره داشته‌اند. با تازه آمدگان آریائی برای پدافند از زادگاه و مانس خود به جنگ و ستیز برخاسته‌اند.

۴- بومیان نیز دیو را خدا می‌دانسته و به نیایش او می‌پرداخته‌اند و با آئین ایرانیان سازش نداشته‌اند یعنی ایرانیان مزدیسنا و آنها دیویسنا بوده‌اند. در نتیجه افزون بر جنگهای ملتی، ستیز دینی هم پیش می‌آمده است. فردوسی می‌گوید:

تو مر دیورا مردم بد شناس کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
هر آنکو گذشت از ره مردمی ز دیوان شمر مشمرش ز آدمی

۵- بومیان که برای خود تمدنی داشتند و به تهمورس نوشتن می آموختند به روایت شاهنامه از پوست و چرم پشم آلود دام و دد جامه بر تن می کردند و شاید بد نما و بد چهره می شدند و از این رو آنان را چنین نامیده اند. هنگامیکه آریائیان در سرزمین آنان مانس گزیدند، برای گشودن: مکران، مازندران و گیلان و دیلمان پیکارهای خونین کردند و در برابر ایستادگی بومیان رنج فراوان بردند. رنج فراوان و کشتار افزون از یک سو و پایداری سرسختانه بومیان به پشتوانه وضع طبیعی و جغرافیائی از دیگر سو، انگیزه ای شد تا رفته رفته دیوپرستان نماد صفت پلید و اهریمنی گشتند. و در دارازی زمان مظهر زشتی ها، آلودگی ها و ابلیس گونه شدند.

مانند: دیو خشم، دیو دروغ، دیو زمستان که هنوز هم به کار برده می شود. در شاهنامه از پولاد دیو، ارژنگ دیو و اکوان دیو نام برده شده که سپاه آرائی می کرده و به جنگ و گریز می پرداخته اند. پس اینان انسان بوده اند نه جانور.

در زمان شاه طهماسب صفوی تیره ای به نام دیو ساران در مازندران بودند که بزرگ آنها میرک دیو خوانده می شد و پسرش نیز شمس الدین دیو نام داشت. در همان روزها کس دیگری به نام الوند دیو بر سواد کوه می تازد و حکومتی تشکیل می دهد که سر سازگاری با حکومت مرکزی ندارد.

در سال یازدهم پادشاهی شاه عباس بزرگ برابر با ۱۰۰۶ هجری، الوند دیو قلعه اولاد را «که از قلاع مشهور مازندران و از آثار قدیمه پادشاهان فرس و محکمترین قلاع طبرستان است» در دست داشت.

شاه عباس یکی از سرداران خود را به نام فرهاد خان به مازندران فرستاد تا الوند را سرکوبی نماید. الوند یاران و خانواده خود را در قلعه گذاشت و به جنگل گریخت. قلعه به تصرف درآمد و خبر فتح آن هنگامیکه شاه عباس از قزوین رهسپار اصفهان بود در کاشان به او رسید.

سال بعد ۱۰۰۷ شاه عباس پس از سرکوبی سرکشان ماوراالنهر «آنسوی جیحون - وَرَز رود» به استرآباد «گرگان» و مازندران رفت تا الوند دیو و دیوساران را سرکوب کند. الوند دیو که تاب ایستادگی نداشت به عمه شاه که در مازندران بود پناه برد و درخواست عفو کرد، شاه او را بخشید و همراه با خانواده اش به شیراز فرستاد.

و هم اکنون در مازندران خانواده هائی هستند که واژه دیو همراه با نام آنان می باشد. در زبان پارسی از واژه هائی که با پیشوند دیو آغاز می شود نمونه هائی داریم:

دیوانه «کسی که رفتارش شیطانی و ناهم آهنگ است».

دیوباد «گردباد - تند باد».

دیوسار «بدخو - بد کنش»

دیوسپید «پهلوانی از مازندران که به دست رستم کشته شد».

دیولاخ «سرزمین دیوان».

دیوبند «پاینام تهمورس».

دیومردم «مردم بدسرشت و بدخو»

دیوسالار «سالار بزرگ».

دیوکن «دیو کنده، غارهایی است در کوهستانی که سرچشمه رود مرو

می باشد.»

در فرهنگ برهان قاطع برای دیو این معانی آمده:

دیو معروف است و آن نوعی از شیاطین باشد و گمراه و کج اندیش و کج طبع را نیز گویند.

و کنایه از مردم پهلوان و دلیر و شجاع باشد.

و نوعی از جامه پشمینه بسیار درشت که در روزهای جنگ پوشند.

کاخ هشت بهشت

کاخ هشت بهشت از یادمانهای دوره صفوی در باغ بزرگی در کنار چهارباغ قرار داشته. ولی امروز بخش هائی از آن باغ بزرگ از دست رفته است

شاردن جهانگرد فرانسوی به علت نگاهداری پرندگان زیبا و خوشنوا در قفسهای زرین آن را باغ بلبل خوانده است. ساختمان این کاخ را گروهی به شاه عباس و برخی به شاه سلیمان نسبت می‌دهند.

این باغ و کاخ چنان دلگشا و شاداب بوده که همه جهانگردان شگفت‌زده شده، زیبایی باغ و آراستگی کاخ و کاجال آن را ستوده‌اند.

کاخ هشت بهشت در ۲۲ آذر ماه ۱۳۱۳ خورشیدی در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

وَرزُود

بخشی از سرزمین ایران باستان میان ایران و کشور توران، امروز ماوراءالنهر گفته می‌شود رود کی می‌گوید:

وگر پهلوانی ندانی زیان ورز رود را ماوراءالنهر دان

گفته شده است هنگامی که آریزها از سرزمین نخستین خود در جنوب سبیری رهسپار جنوب و غرب شدند نقش چلیپا را روی سینه کوهستان اورال می‌نگاردند تا گروههای کوچنده پسین با دیدن این نشانواره و آشنائی بدان بتوانند راه پیمائی یاران خود را دنبال کنند.

هفتان

اختران هفت گانه به ترتیب نزدیکی به خورشید:

۱- تیر «عطارد» ۲- ناهید «زهره» ۳- بهرام «مریخ»

۴- برجیس «مشتری» ۵- کیوان «زحل» ۶- ماه «قمر»

- خورشید را هم جزو این اختران به شمار می‌آورند و هفت گانه می‌شوند.

- زمین که در این گروه به شمار نیامده است از نظر نزدیکی به خورشید در پایگاه میان ناهید و بهرام قرار گرفته است.

- کیوان به انگیزه حلقه درخشانی که آن را در بر گرفته زیباترین اختر منظومه

خورشیدی است.

دوازدهان «منطقه البروج»

دایره‌ای است که زمین حرکت انتقالی خود را در آن انجام می‌دهد. آن را به دوازده بخش برابر کرده‌اند. هر بخش را برج گفته و هر برج نامی دارد. مدت زمانی که زمین یکی از دوازده بخش را می‌پیماید یک ماه شمسی است و هر ماه به نام برجی که زمین در آن ماه از برابر آن می‌گذرد نامیده می‌شود. این دوازده برج میان هفت اختر که در پیش گفته شد تقسیم شده است. هر یک یا دو برج دایره فرضی آسمانی ویژه یکی از اختران هفت گانه بوده و خانه آن اختر به شمار می‌آید. مانند برج شیر «اسد» خانه خورشید و برج خرچنگ «سرطان» خانه ماه می باشد اینک نام دوازده برج:

- | | |
|--------------------|------------------------|
| ۱ - بره «حمل» | ۲ - گاو «ثور» |
| ۳ - دو پیکر «جوزا» | ۴ - خرچنگ «سرطان» |
| ۵ - شیر «اسد» | ۶ - خوشه «سنبله» |
| ۷ - ترازو «میزان» | ۸ - کژدم «عقرب» |
| ۹ - کمان «قوس» | ۱۰ - بز - بزغاله «جدی» |
| ۱۱ - دول «دلو» | ۱۲ - ماهی «حوت» |

اورارتو

دولتی که در حدود سده نهم پیش از میلاد در سرزمین میان رود ارس، دامنه کوه آرارات، دریاچه اورمیه و دریاچه وان، به وجود آمد. این کشور در سده هشتم پیش از میلاد جزو دولت ایرانی ماد شد.

ماننا

این مردم در دامنه‌های کوه زاگرس و جنوب دریاچه ارومیه می‌زیستند. مرکز آنها شهر «رینیرتا» در ۵۰ کیلومتری خاور شهر سقز قرار داشت. بعد از

اورارتو نیرومندترین حکومت این بخش را داشتند. این سرزمین نخست به تصرف دولت آشور درآمد. پس از شکست آشور از دولت ماد جزو دولت ایران شد.

ماهی

ماهی نه تنها در ایران نماد زندگی و خوشبختی است بلکه مردم راجستان کشور هند می گویند فرشته بخت و اقبال در نقشهائی که با حنا روی دست و پا می گذارند جای دارد. از این نقشها چلیپا را می توان نام برد. نقش دیگری چرخش چهار ماهی در درون دایره ای است در سوی عقربه ساعت که سر هر یک روی دم ماهی پیشین قرار دارد.

واژه‌هایی که در این دفتر به کار برده شده

آک	عیب نقص - نارسائی
آذرخش	برق (رعد و برق)
آسمانه	سقف
آمیغ	حقیقت
انگیزه	علت - سبب
اوسانه	اسطوره
آوار	غار
اروس	عروس - سپید
انگاره	فرض - فرضیه - نظریه طرح
آسوبار	سوار
أستوان	قاطع
اندام	عضو
اندامان	اعضاء
ایدون	این زمان - چنین
آشوئی	ورجاوندی - تقدس - پاکی
بُنداد	اصل
باشندگان	حضار
بوم کند	خانه‌ای که در زیر زمین کنده می‌شود
برماند	میراث
پرهون	دایره
پدیره	برخورد - روپرو شدن - به نظر رسیدن
پایاب	جاهائی از رود یا آبگاه‌ها که پیاده می‌توان از آن گذشت و آب مانع حرکت پا نمی‌شود

دفاع	پدافند
قبله	پرستش سو
نقش - تصویر	پیکره
پنهان - پارچه‌ای که جلوی دهان می‌بندند	پنام
سبد - صندوق - طغار	تَبَنگو
رنگین کمان	تیرازه
رعد	تندر
صنعتی - فنی - وابسته به حرفه، کوشندگی	تُخشائی
وزن مخصوص	چگالی
قله	چکاد
صلیب	چلیپ
قلعه	دژ
نظم - قانون	دهناد
آرم - مشخصه - علامت	دَحْشَکْ
منطقه البروج	دوازدهان
داوطلب	داوخواه
نسل	زادمانی
جانور - حیوان	زیونده
پلیدی - کثافت	زفتی
محسوس	سترسا
احساس	سهش
کپل	سُرین
عامل	سازه
هاله	شادورد
مترف	شناسگر
عکس - تصویر	فرتور
الهام	فرتاب

فرزان	حکمت
فرگشت	تکامل
کنشت	معبد یهود
کشه	خط
کُراسه	دفتر - کتاب
کالبد	جسم - بدن
کاچال	اثاث و لوازم خانه
گسته	ناحیه - بخش - منطقه
کاو	مقعر
گشن	بارور - تنومند
لختک لختک	نرم نرم - رفته رفته
مانشگاه	اقامتگاه - جای زیستن جایگاه - جای ماندن
مرده ریگ	برماند، میراث
ناوک	عقریه - تیر - نیزه
نبرده	دلیر
نژاده	اصیل - نجیب
نبرد شیوه	تاکتیک
نشانواره	علامت - آرم
نگاره	تصویر - نقش
نسا	نعش - جنازه - مرده
وَرَزُ رود	ماوراءالنهر
وَرَزَنه	محور - آسه
وات	حرف «در الفبا»
هامش	حاشیه - حاشیه کتاب - مرز
هُنایش	اثر - تأثیر
هفتان	اختران هفت گانه